مجله علمی پژوهش درعلوم انسانی ومطالعات اجتماعی، شماره ۱۶ ، تابستان ۱۳۹۸، ص ۳۶-۲۹
http://www.jhss.ir

مجله علمی پژوهش در علوم انسانی ومطالعات اجتماعی (سال پنجم)
شماره ۱۶ / تابستان ۱۳۹۸ / ص ۳۶-۲۹

بررسی شیوه برخورد پیامبر(ص) با منافقان

علی غضنفری[۱]،زهرا رحمانی[۲]

[۱] استادیار دانشگاه علوم و معارف قم

[۲] کارشناس علوم قرآنی

چکیده

با بررسی حرکت های عظیم انبیاء الهی و مردان خدا پیوسته به جبهه ای برمی خوریم که نقش به سزایی در ایجاد موانع و عقب رفت نهضت آنان دارند. که علی رغم باطن پلید و نیات شومشان اظهار همراهی با جبهه حق می کردند. که در زبان روایات به منافق شهرت دارند.

در این تحقیق نگارنده بر آن است تا علاوه بر پژوهش پیرامون معنای لغوی نفاق، شیوه صحیح برخورد اجتماعی و سیاسی با منافقان را در ضمن بیان شواهد تاریخی از سیره پیامبر اکرم(ص)، بررسی کند.

از گذرگاه این نوشته برداشت میشود که برخورد ابتدایی و صحیح ترین روش در تعامل با منافقان، مدارا با ایشان، شناساندن صورت باطنی آنان به مردم و در نتیجه منزوی ساختن اهل نفاق در اجتماع می باشد.

کلیدواژه

نفاق، رسول الله، منافق.

مقدمه

پیوسته در تاریخ دیده می شود که علاوه بر دو جناح آشکار حق و باطل گروه دیگری نیز در این بین وجود دارد که اصالتاً با جبهه ی باطل بوده ولی در ظاهر چهره ی مقبولی در جامعه دارند.

شناخت این افراد که پیوسته موجب خلل و نقصان در برنامه های الهی مردان خدا بوده و هستند در جامعه امروزی ما که در اوان جوانی انقلاب و آغاز گام دوم آن هستیم حائض اهمیت می باشد. پژوهشگر در این پژوهش سعی بر آن دارد تا علائم منافقین را از قرآن و روایات فریقین، سیره ی پیامبر اکرم(ص) و بازخوانی کند و برخورد آنان را با منافقین بررسی نماید. قبلاً لازم است در بحثی لغوی به تعریف لغوی و اصطلاحی "نفاق" در منابع لغوی بپردازد. بی شک این امر موجب افزایش بصیرت در جامعه کنونی می شود و نتیجه آن بازنشانی چهره هایی است که می تواند در امور جامعه خلل ایجاد کند.

روش تحقیق در این پژوهش کتابخانه ای می باشد.

معنا و مفهوم نفاق

راغب اصفهانی نفاق را چنین تعریف کرده است:" هو الدخول فی الشرع من باب و الخروج عنه من باب" (راغب اصفهانی، ۵۲۴)

(آن (نفاق) ورود در دین از سویی و خروج از دین از سوی دیگر است.)

و سید شریف جرجانی گفته است:" النفاق اظهار الایمان باللسان و کتمان الکفر بالقلب." (جرجانی، ۱۳۰۶، ۱۰۸)

(نفاق اظهار ایمان با زبان و کنمان کفر در قلب است.)

و تهانوی در تعریف منافق نوشته است:" هو المظهر لما یبطن خلافه." و در اصطلاح متقدمین:" هو الذی یظهر الاسلام و یبطن الکفر..." (۸۶۲ ام، ۱۴۲۲)

(او(منافق) اظهار کننده آن چیزی است که خلافش را کتمان می کند و در اصطلاح متقدمین: او(منافق) کسی است که اسلام را اظهار می کند و کفر راپنهان می سازد.)

در فرهنگ های عربی به فارسی نفاق را به معنی دورویی و منافق را دورو ترجمه کرده اند. و کامل ترین تعریف از دیدگاه نگارنده تعریف ابن فارس به شرح زیر می باشد:

" ایشان درباره ی معنای نفاق می گوید:

نفق: اصلان صحیحان یدل احدهما علی انقطاع شی و ذهابه و الآخر علی اخفاء شیء و اغماضه، فالاول: نفقت الدابه نفوقا: ماتت و.... و الاصل الآخر النفق: سرب فی الارض له مخلص الی مکان و النافقاء موضع یرققه الیربوع من حجره فاذا اتی من قبل القاصعاء ضرب النافقا براسه فانتفق ای خرج."

("نفق" دو اصل هستند(دو معنای مختلف) که یکی از آن ها به معنای قطع شدن چیزی و رفتن چیزی می باشد و دومی دلالت بر مخفی کردن چیزی و چشم پوشاندن از آن است. معنای اول مانند: نفقه الدابه ای ماتت: یعنی چهارپا مرد. و معنای دوم مانند: النفق: یعنی سرداب و راه مخفی در زمین که محل رهایی به مکان دیگر دارد.)

واژه ی نفاق از معنای دوم است چون منافق خلاف آن چیزی را که اظهار می کند را کتمان می کند پس گویا ایمان پنهانی از او خارج می شود یا او از ایمان پنهانی خارج می شود و ممکن است هردو معنا(ذهاب - اخفا) به یک اصل برگردند و آن اصل خروج است.

پس می توان معنای نفاق را از معنای اول گرفت که به معنای خارج شدن از ایمان به دلیل سازگار نبودن نیات منافق با حرف های ظاهرالصلاحش و می توان به معنای دوم گرفت که به معنای کسی که عقیده واقعی اش را پنهان می کند و گفتار ظاهرش با باطنش یکی نیست.

به نظر می رسد که پیامبر اکرم(ص) با منافقین به صورت شفاهی و ناصحانه به نرمی و مدارا برخورد می کردند.

امام صادق(ع):" ان رسول الله لما یقاتل منافقا قط، انما کان یتالفهم." (رسول خدا هیچ گاه به قتل منافقان اقدام نکردند، همیشه با آنان مهربانی و الفت می نمودند.) (عبد علی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ۱۳۷۳، ج۲، ص۲۴۱)

و طبق مضمون آیه ۲۱ سوره ی مبارکه احزاب:" لقد کان لکم فی رسول الله اوه حسنه لمن کان یرجوا الله و الیوم الاخر و ذکرالله کثیرا" (یقیناً برای شما در(روش و رفتار) پیامبر خدا(ص) الگوی نیکویی است برای کسی که همواره به خدا و روز قیامت امید دارد و خدارا بسیار یاد می کند.)

بر هر مسلمان از متقدمین و متاخرین از عصر پیامبر اکرم(ص) گرفته تا جامعه کنونی ما واجب است تا پیامبر را اسوه خود قرار دهند که عرصه سیاسی و برخورد با منافقان نیز یکی از زمینه های الگو گرفتن و تأسّی به سیره ی پیامبر اکرم(ص) می باشد فلذا باید امام علی(ع) و ائمه و پیروان ایشان از جنگ با منافقین خودداری نمایند. البته این به معنای آزاد گذاشتن مافقین و باز گذاشتن دست آنان جهت

آشوب و اختشاش در جامعه اسلامی نیست همان طور که رسول خدا(ص) گاهی برای جلوگیری از فتنه های آنان دست به اعمال خشونت می زدند.

به طور کلی دو دیدگاه در برخورد اجتماعی با منافقین وجود دارد:

۱- بیان شفاهی و پرهیز از جنگ

۲- جنگ و اعمال خشونت

۱- بیان شفاهی و پرهیز از جنگ

رسول خدا در طول رسالت خود از زمان قبل از هجرت تا موعد رحلتشان پیوسته با پدیده نفاق سروکار داشتته اند و در این مسیر برخورد های متفاوتی با منافقین داشته اند که آن مراتب همراه با داستان هایی به صورت زیر دسته بندی شده اند:

۱- مدارا و نرم خویی

پیامبر در تمام دوره پیامبری خود مدارا با منافقان را مورد توجه قرار می دادند و در عین تحریکات زیاد منافقان، ایشان با آن ها مدارا می کردند و اوضاع را کنترل می کردند.

مرحوم طبرسی در تفسیر آیه (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ) (توبه/۷۳) می نویسد: جهاد با کفّار به صورت جنگ و کشتن است، و جهاد با منافقان گفتن سخنانی که آنان را از کارهای زشت باز دارند، نه جنگ کردن با آنان.

عبداللّه بن ابی سرکرده منافقان پس از آن که از جنگ «بنی مصطلق» بازگشت عرصه بر او تنگ شد و احساسات بر ضد او تحریک شده بود، فرزندش نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، اگر تصمیم دارید او را به قتل برسانید، مرا مأمور این کار کنید تا سرش را برایتان بیاورم. به خدا قسم، همه اوس و خزرج می دانند که من یکی از نیکوکارترین افراد نسبت به پدر خویش هستم. به همین دلیل، می ترسم اگر دیگری را مأمور قتل وی کنید، تحمّل این را نداشته باشم که قاتل پدرم را بنگرم و در نتیجه، مؤمنی را در برابر کافری به قتل برسانم و داخل جهنم شوم. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمودند: تا زمانی که او در کنار ماست، با او رفیق و مهربان هستیم. (محمّدهادی یوسفی غروی، تاریخ تحقیقی اسلام، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۳۰۱ و ۳۰۳)

اشاره نمونه های تاریخی آشکار بر مدارای پیامبر با منافقین:

الف) ایشان در بعضی مواقع از آزار منافقان چشم پوشی می کردند.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) هنگام رفتن به سوی «احد» گفتند: کیست که ما را از راه نزدیک تری به «احد» برساند تا با قریش روبه رو نشویم؟ ابوخیثمه گفت: من به چنین راهی آشنا هستم. سپس جلو آمد و آن حضرت را از طرف مزارع «بنی حارثه» به سوی «احد» راهنمایی کرد. در این راه، از زمینی گذشتند که متعلّق به مردی منافق، به نام مربع بن قیظی بود که از دو چشم نابینا شده بود. این مرد همین که دانست رسول خدا(صلی الله علیه وآله) با سپاه مسلمانان از میان زمین های او می گذرند، پیش آمد و مشتی خاک برداشت و به روی آنها پاشیده و گفت: اگر تو پیغمبر خدا هستی، من اجازه نمی دهم از وسط زمین من بگذری. سپس مشت دیگری از خاک برداشت و گفت: ای محمّد (صلی الله علیه وآله)، به خدا اگر می دانستم این خاک ها به صورت شخصی غیر از تو نمی ریزد آن را به صورتت می زدم! اصحاب جلو رفتند تا او را به خاطر این جسارت بکشند، ولی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) مانع شدند و فرمودند: این مرد همانگونه که از دیدگان نابیناست، دلش نیز کور است. با این حال، یکی از مسلمانان، که پیش از دیگران خود را به او رسانده بود، پیش از آنکه رسول خدا از آزار او جلوگیری کند، با کمانی که در دست داشت، سرش را شکست.(ابن هشام، زندگانی محمّد(صلی الله علیه وآله)، ج ۲، ص ۹۱، در: نرم افزار نورالسیرة.)

ب) پیامبر در بعضی از مواقع عذر خواهی منافقان را می پذیرفتند.

غزوه «تبوک» یک آزمایش بزرگ برای مسلمانان بود؛ زیرا این غزوه در فصلی بسیار گرم، و در راهی بسیار طولانی و زمان رسیدن محصولات صورت گرفت، که در آن زمان مردم علاقه مند بودند زیر سایه درختان خود بنشینند، استراحت کنند و از میوه ها بهره ببرند. مشکل سفر تا آنجا بود که سپاهیان شرکت کننده را به حق، «جیش العُسره» نامیدند. زمانی که بسیج عمومی اعلام شد، اعتراض برخی مسلمانان که ایمان ضعیفی داشتند آغاز گردید. در آن میان منافقان(که در آن زمان بیش تر از زمان های دیگر بودند) فعّال شدند. بهانه جویان برای رفع مسئولیت از خود، انواع بهانه ها را مطرح کردند و تلاش کردند که به نحوی اجازه ماندن در مدینه را از پیامبر بگیرند.

تعدادی از آنان می گفتند: در فصل گرما، به سوی «تبوک» حرکت نکنید. آنها به این صورت می خواستند پیامبر را بترسانند و مردم را نسبت به جهاد بی میل کنند.(محمّدهادی یوسفی غروی، تاریخ تحقیقی اسلام، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۵۱۷)

در قرآن کریم نیز در سوره «توبه» به بیان این تلاش ها اشاره شده و به تفصیل، از گروه هایی که با پیامبر همدل بودند یا درصدد راه فراری و یافتن بهانه برای رهایی از مسئولیت این سفر بودند، سخن گفته است. در آیات ۳۸ـ۴۲ روحیه حاکم بر مسلمانان را در این دوره که اواخر عمر پیامبر بود را توضیح می دهد و بیان می کند که پیامبر چطور از روی دلسوزی و مدارا به آنان، اجازه ماندن در مدینه را می دادند. خداوند پیامبر را به خاطر این کاراینگونه مورد خطاب قرار می دهد:" خدایت عفو کند! چرا پیش از این که راستگویان و دروغگویان را بشناسی، به آن ها اجازه[ماندن در مدینه] دادی؟ آن ها که به خدا و روز جزا ایمان دارند هیچ گاه برای ترک جهاد با مال ها و جان هایشان از تو اجازه نمی گیرند؛ و خداوند پرهیزگاران را می شناسد. تنها کسانی از تو اجازه می گیرند که به خدا و روز جزا ایمان ندارند و دل هایشان با شک و تردید آمیخته است؛ آن ها در دید خود سرگردانند."(توبه/۴۳-۴۵)

نگارنده از این داستان به این نتیجه دست می یابد که در عین آزار و اذیت منافقین پیامبر وقتی از کار آنان با خبر می شدند آنان می آمدند و از ایشان عذر خواهی می کردند و ایشان با قلب رئوفی که داشتند عذرخواهی آنان را قبول می کردند و از کار آنان می گذشتند.

ج) پیامبر در عین برخورد مدبرانه باتحریکات منافقان با آنها مدارا می کردند.

پس از پایان جنگ «بنی مصطلق»، بر سر برداشتن آب، میان سنان بن وبر و جهجاه بن مسعود در گیری پیش آمد. سنان انصار را صدا زد و جهجاه نیز مهاجران را. گروهی از مهاجران و انصار سلاح به دست، گرد آمدند. پیامبر خدا فرمودند: این استغاثه جاهلی چیست؟ مسلمان تنها باید به برادر مظلومش کمک کند. پس از آرام گرفتن آنان، عبداللّه بن ابی در گوشه هایی با گروهی از منافقان می گفت: شما مردم، خودتان به خودتان چنین کردید؛ روز نخست، اینان (مهاجران) را به دیارتان راه دادید و آنها را در زندگیتان سهیم کردید. در نتیجه، تعداد شما کم شد و شمار آنان فزونی یافت. اکنون نیز اگر حمایتشان نکنید، به سرزمین خودشان خواهند رفت. من وقتی به مدینه وارد شوم، عزیزان (انصار) را بر آن میدارم تا ذلیلان (مهاجران) را از شهر بیرون کنند. زیدبن ارقم، که هنوز بالغ نشده بود، در جمع آنان حاضر بود و گفته های عبداللّه بن ابی را به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) رساند. وقتی آن حضرت این سخنان را شنیدند، رنگ چهره شان از ناراحتی تغییر کرد. سپس خطاب به زیدبن ارقم گفتند: جوان! شاید تو از او ناراحت باشی و چنین سخنی را به او نسبت می دهی؟ پاسخ داد: نه به خدا قسم، من این سخن را از او شنیدم. پیامبر فرمودند :شاید اشتباه شنیدی؟ گفت: نه، ای پیامبر خدا. آن حضرت گفتند: شاید امر بر تو مشتبه شده است؟ گفت: نه قسم به خدا، من خودم چنین سخنی از او شنیدم. این گفته در جمع سپاه منتشر شد و عبداللّه بن ابی نزد پیامبر آمد و قسم خورد که چنین مطلبی نگفته است. برخی آمدند که اجازه کشتن عبداللّه بن ابی را بگیرند، ولی رسول خدا(صلی الله علیه وآله)اجازه ندادند و فرمودند: مردم خواهند گفت: محمّد(صلی الله علیه وآله)یاران خود را می کشد. در طول راه، سخن مردم، درباره این واقعه بود و پیامبر برای اینکه لشکر را از سخن گفتن در این باره باز دارند، به سرعت از «مریسع» راه افتادند. صبح تا به شب و شب را تا صبح، تا آن زمان که خورشید مانع راه رفتن شد، هم چنان لشکر را راه بردند. زمانی که توقف کردند، هنوز پای اصحاب به زمین نرسیده، به خواب رفتند. (رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۲۹۲) در راه بازگشت به مدینه بود که سوره «منافقون» بر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)نازل شد. تا آن زمان سخن زیدبن ارقم مورد تردید بود، ولی پس از نزول وحی، حضرت به زیدبن ارقم فرمود: ای نوجوان، خدا خبر تو را تأیید کرد.(محمّدبن عمر واقدی، المغازی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۲۱۵ و ۴۲۰ و ۴۱۷.)

امام علی(ع):" پیامبر مجرم را به جزای عملش می رساند وزناکار را سنگسار می کرد ولی در پیکرش نمازمی خواند و ارثیه اش را به خانواده اش می داد. دست دزد را می برید، فاحشه را تازیانه می زدولی سهم آنان را از بیت المال قطع نمی کرد. آری. پیامبر می فرمود: ما انبیا همان طوری که به ادای واجبات امر شده ایم، به مدارای با مردم دستور یافته ایم."(بحارالانوار، ج۷۵،ص۵۳ برگرفته از کتاب پیوند پایدار دکتر علی غضنفری)

۲- بیان حقیقت توسط پیامبر در مقابل شایعه پراکنی منافقان

در داستان هایی شایعه پراکنی منافقان به چشم می خورد که پیامبر(ص) در عین مدارا با منافقان در برابر شایعه پراکنی آنان نیز حقیقت را بیان می کردند و باور ها واندیشه افراد جامعه را از خطر آن شایعه پراکنی ها در امان نگه می داشتند وهم به شایعه پراکنی منافقان پایان می دادند. که در زیر به داستانی پیرامون همین موضوع اشاره می شود:

هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خواستند از مدینه به سوی «تبوک» حرکت کنند، علی بن ابی طالب (علیه السلام) را برای سرپرستی خانواده خویش در مدینه گماردند و به ایشان دستور دادند نزد آن ها بماند. منافقان در این باره شایعه پراکنی کردند و گفتند: اینکه پیغمبر علی (علیه السلام) را همراه خود نبرد به خاطر این بود که بودن وی را بر خود سنگین می دانست و خواست خود را از او آسوده کند. حضرت علی(علیه السلام)، که این سخن را شنیدند، سلاح خود را برداشتند و به دنبال آن حضرت حرکت کردند تا در

«جرف» خود را به رسول خدا(صلی الله علیه وآله)رساندند و بدان جناب گفتند: ای رسول خدا(صلی الله علیه وآله) منافقان می پندارند که چون بودن من در این سفر بر شما گران بوده، مرا در مدینه گذارده اید؟ رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمودند: دروغ گفته اند و من تو را برای رسیدگی به کارهای خود و آن چه در مدینه بر جای نهاده ام، گذاشته ام. به سوی شهر برگرد و در خانواده من و خانواده خود جانشین من باش (سرپرستی ایشان را به عهده بگیر.) آیا خشنود نیستی که مقامت نسبت به من مقام هارون نسبت به موسی باشد، جز اینکه پس از من پیغمبری نیست؟ حضرت علی(علیه السلام) که این سخنان را از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شنیدند، به مدینه بازگشتند و پیغمبر نیز به راه خود ادامه دادند .ابن اسحاق این حدیث را به سند خود از سعدبن ابی وقّاص نقل کرده است که او گفت: من خود شنیدم که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) این سخن را به حضرت علی(علیه السلام)فرمودند(ابن هشام، زندگانی محمّد(صلی الله علیه وآله)، ج ۲، ص ۳۲۵.)

۳- در انزوا قرار دادن منافقان

مدارا و گذشت پیامبر با منافقان به خاطر آن بود که آنان در ظاهر مسلمان بودند ولی پیامبر توجه داشتند که این ها در وجود خودشان به خاطرحفظ جان و مال و ضربه زدن به مسلمانان کفر را پنهان کرده اند و به اسلام تظاهر می کنند. به همین دلیل تدابیری اندیشیدند که اینان نتوانند به اهداف شوم خود دست یابند که یکی از بهترین تدابیر ایشان در انزوا قرار دادن منافقان بود.

الف) معرفی هویت منافقان

منافقان در عین حال که با یکدیگر به صورت پنهانی سخن می گفتند، از آن هراس داشتند که آیاتی درباره شان نازل شود و سبب شرمندگی شان گردد. برخی از آنان در عقب های در میانه راه «تبوک»، در انتظار فرصتی بودند تا در راه بازگشت رسول خدا(صلی الله علیه وآله)آن حضرت را به فتک بکُشند. جبرئیل، رسول خدا(صلی الله علیه وآله)را از تصمیم آنان آگاه کرد. آن حضرت کسانی را فرستاد تا آنان را از آنجا پراکنده کنند. حذیفه، که در کنار رسول خدا(صلی الله علیه وآله)بود، تعدادی را شناخت و آن حضرت دیگران را نیز به او معرفی کرد. حذیفه پرسید: آیا آنان را به قتل نمی رسانید؟ رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمودند: نمی خواهم عرب بگویند: چون محمّد به کمک اصحابش پیروزی یافت، به کشتن آنها پرداخت. طبرسی افزوده است که از امام باقر(علیه السلام) نیز همین روایت نقل شده، جز اینکه در آن آمده است که آنان در سپاه خود، از کشتن رسول خدا(صلی الله علیه وآله) سخن می گفتند. (رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ص ۶۴۷.)

در نتیجه پیامبر در بعضی مواقع که کار منافقان شدت می گرفت به آشکار کردن هویت آنان می پرداختند.

ب) لعن کردن منافقان توسط پیامبر

در مسیر بازگشت پیامبر از «تبوک» به سوی مدینه، در صحرای «مشقق» آب کمی بود که از سنگی بیرون می آمد و تنها می توانست دو یا سه نفر را سیراب کند. پیامبر دستور دادند: هر کس زودتر به این آب رسید از آن نیاشامد تا ما هم بیاییم. تعدادی از منافقان، خود را زودتر از دیگران به آب رسانیدند و آبی را که در آن بود برداشتند. زمانی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) آمد و در آن جا ایستاد، آبی در آن ندید، فرمودند: چه کسی زودتر به این آب رسید؟ جواب دادند: فلان و فلان. پیامبر فرمودند: آیا من نهی نکرده بودم که کسی از آن نیاشامد تا ما برسیم. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) آن ها را لعن و نفرین کردند، سپس دست خود را زیر سنگی که آب از آن جریان داشت، گذاشتند تا مقداری آب در دستشان جمع شد؛ آن را به دست خود مالیدند و دعا کردند. ناگهان صدایی همانند صاعقه از سنگ بلند شد و شکافت و آب بسیاری از آن جاری شد، به طوری که تمام اصحاب از آن سیراب شدند و آنچه لازم داشتند با خود برداشتند. سپس رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمودند: اگر شما زنده باشید یا از شما کسی زنده بماند، خواهد شنید که این آب اطراف خود را سرسبز و خرّم کرده است. (ابن هشام، السیرة النبویّة، ص ۵۲۷)

ج) بی اعتنایی و تحقیر منافقان توسط پیامبر

وقتی سپاه اسلام به «احد» رسیدند و نماز صبح را در آن جا خواندند، به دستور رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، راهی را انتخاب کردند تا به مشرکان برنخورند و به دامنه «احد» برسند. در این زمان، عبداللّه بن ابی با سیصد تن از همراهان منافق خود، راه بازگشت را در پیش گرفتند. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در این وضعیت حسّاس، که نیاز شدیدی به سپاهی بیشتر داشتند، از روی بی اعتنایی، حتی به پشت سرخود نیز نگاه نکردند. بدینسان، از هزار نفری که همراه آن حضرت بودند، هفتصد نفر باقی ماندند .عبداللّه بن ابی برای توجیه بازگشت خود، می گفت: ما تعهد دفاع از او را در داخل شهر خود بر عهده گرفته بودیم، نه در خارج شهر. علاوه بر این، از او خواستیم تا در داخل شهر بماند و بجنگد؛ نظر ما را نپذیرفت و تسلیم خواست بچه ها شد. (رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ص ۵۱۰.)

د) عدم دادن پست های حساس به منافقان

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) خلق کریم خود را از هیچ کس، حتی از منافقان، دریغ نمی داشتند؛ ولی نسبت به آن ها روشی احتیاط آمیز داشتند و آنها را در کارهای حسّاس دخالت نمی دادند. تا وقتی رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)زنده بودند، اموی های ضعیف الایمان، مؤلّفةالقلوب و منافقان جای پایی پیدا نکردند؛ ولی متأسفانه پس از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)به تدریج پست های حسّاس را اشغال کردند، بخصوص در زمان عثمان. (مرتضی مطهّری، حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۱، در: نرم افزار مطهّر.)

۲- اعمال خشونت

در بعضی مواقع که فعالیتمنافقان بیش از حد می شد و برای حکومت و جامعه اسلامی تهدید به حساب می آمد پیامبر با اینکه با مدارا و مهربانی با آن ها برخورد می کردند ولی در این مواقع که مسئله را حاد می دیدند با آن ها برخورد جدی می کردند.

گروهی از منافقان در مسجد حاضر می شدند، به سخنان مسلمانان گوش می دادند و سپس آنان را به استهزا می گرفتند، تا اینکه روزی در مسجد جمع شدند و حلقه وار گرد هم نشستند و آهسته با همدیگر شروع به صحبت کردند. چشم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به آن ها افتاد و آن ها را که بدان حال دید، دستور اخراج ایشان را از مسجد صادر فرمود. به دنبال این دستور، مسلمانان بر سر آن ها ریختند و با وضع بدی آنان را از مسجد بیرون انداختند.

ابوایّوب به سوی عمرو بن قیس، که در زمان جاهلیت نگهبان بت قبیله «بنی غنم» بود، حمله کرد و پایش را گرفت و کشان کشان از مسجد بیرون کرد. ابوایّوب پس از این که او را راند به سراغ رافع بن ودیعه (یکی دیگر از منافقان) رفت و ردایش را به گردنش انداخت و کشید و با دست دیگر سیلی محکمی به صورتش زد و او را از مسجد بیرون انداخت و به او گفت: ای منافق خبیث و پست! از همان راهی که به مسجد پیغمبر خدا آمدی باز گرد. بدینسان، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) دستور اخراج منافقان را از مسجد صادر فرمودند و از آن پس، مسلمانان از شرّ و استهزای آنها آسوده شدند. (ابن هشام، زندگانی محمّد(صلی الله علیه وآله)، ج ۱، ص ۳۵۶.)

نتیجه

علی رغم اینکه آیات قرآن در بسیاری از موارد منافقان را معرفی می کند و خود منافقان نیز در شرایط مختلف با رفتارها و خیانت های آشکاری که انجام می دادند هویت خود را آشکار می کردند اما پیامبر همواره در مقابل پیشنهاد قتل آنان می ایستادند و می فرمودند:« مبادا عرب بگوید، محمد (ص) همین که به وسیله یاران خود به پیروزی رسید آنان را به قتل می رساند.»

آن حضرت هیچگاه از منافقان غافل نبودند و در همه حال کار آنان را زیر نظر داشتند، نقشه های آنان را خنثی میکردند و گاهی نیز از خشونت استفاده مینمودند تا حدی که نقشه هایشان عملی نشود. هم چنین از این پژوهش به دست می آید که مهم ترین روش پیامبر در برخورد با منافقان منزوی کردن آنان در جامعه بوده است.

البته نفاق درجات مختلفی دارد و هر زمان و هر صورت از نفاق بر خورد متناسب با خود را طلب میکند از این رونمی توان با بررسی مجرد سیره پیامبر اکرم (ص)، برخورد کلی با تمام صورت های نفاق را دریافت و نیازمند بررسی سیره تمامی معصومین در این باره می باشد.

منابع

حویزی، عبد علی، تفسیر نور الثقلین، قم، اسماعیلیان.

یوسفی غروی، محمّدهادی، تاریخ تحقیقی اسلام، ترجمه حسین علی عربی، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ۱۳۸۲، چ دوم، ج ۳و۴.

ابن هشام، زندگانی محمّد(صلی الله علیه وآله)، ج ۲، در: نرم افزار نورالسیرة.

جعفریان، رسول ، تاریخ سیاسی اسلام، ج۱، قم، دلیل، ۱۳۸۰.

واقدی، محمّدبن عمر ، المغازی، تحقیق مارسدن جونس، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ج۲، ۱۴۰۹.

بحارالانوار، ج۷۵،ص۵۳ برگرفته از کتاب پیوند پایدار دکتر علی غضنفری.

مطهّری، مرتضی، حماسه حسینی، ج ۳، در: نرم افزار مطهّر.